

میرکامکار: ظاهراً مراد سلطان مسعود غزنوی است به قراین اوصافی که شاعر در مدح وی آورده است.

در وصف بهار و مدح میرکامکار

اندر آمد نوبهاری چون مهی

بر سر هر نرگسی ماهی تمام

یا چو سیم اندوده شش ماه بدیع

چون بهشت عدن شد هر □

شش ستاره بر کنار هر □

حلقه کرده گرد زرده دهی

قصیده ۴۴

ممدوح، در قصیده اشارتی به ممدوح نیست اما بقراین احتمال می رود بوسهل زوزنی و فضل بن محمد حسینی باشد و بیشتر حدس روی بوسهل زوزنی می رود.

نوروز برنگاشت بصرها بمشگ و می

بستان بسان بادیه گشته ست پر نگار

صد کارگاه □ کرده ست بساغ □

تمثالهای عز و تصویرهای می

از سنبش قبیله و از ارغوانش □

صد کارگاه تبت کرده ست دشت طی

منوچهری دامغانی و ابوالفرج رونی

شاهد چوهدری

اگرچه پاکستان (هند قدیم) در طول تاریخ همواره با ایران روابط تاریخی و فرهنگی و تمدنی و لسانی داشته، اما این روابط در دوران حکومت اسلامی در هر دو سرزمین به حدّ اعلا می رسد. مناطق سند و پنجاب تحت حکومت های مختلف مانند عباسیان و سامانیان و صفاریان و غزنویان به طور مستقیم اداره می شد. پس از حملات سلطان محمود غزنوی به هندوستان و فتح بخشی از آن سرزمین که امروز پاکستان نامیده می شود، دوره جدیدی از تاریخ اسلامی آغاز می شود زیرا از یک طرف، اسلام که تاکنون در منطقه محدود سند، در جنوب پاکستان رسیده بود و نتوانسته بود به سوی شرق و شمال پیشرفت کند، راهی برای پیشبرد آن پیدا شد و سراسر منطقه پاکستان و کشمیر با اسلام آشنا شد.

سلطان محمود غزنوی علاوه بر استقرار حکومت اسلامی در آن دیار، باعث گردید تا زبان فارسی نخستین بار به عنوان یک زبان رسمی و دولتی وارد آن کشور شود و روز به روز توسعه و گسترش یابد. حملات سلطان محمود به هندوستان (پاکستان کنونی) از ال ۳۹۲ هجری آغاز شد و هفده یا نوزده بار پی در پی این کار را انجام داده و بنیان حکومت وسیع اسلامی را پی ریزی نمود. اگرچه او به طور دایم نتوانست در پاکستان مستقر شود بلکه هر سال برای پیشبرد اهداف خود از غزنین به آنجا حمله می کرد اما در زمان وی شهر لاهور به عنوان پایگاه بزرگ و دایم و سپس به صورت پایتخت دوم غزنویان برگزیده شد و تا ۱۵۰۰ سال پادشاهی غزنویان و به علت مهاجرت مردم از خراسان بزرگ و ماوراءالنهر و ایران و کشورهای عربی لر رونق و آبادی آن شهر افزوده می شد.

مسلم است وقتی که پاکستان از سوی سلطان محمود غزنوی فتح شد و شهر لاهور به صورت یک مرکز اسلامی درآمد و نیروهای اسلامی که اکثر از ایران قدیم و خراسان و افغانستان و تاجیکستان بودند، به طور دایم در آن جا استقرار یافتند، راهی برای مهاجرت و رفت و آمد ایرانیان و فارسی‌زبانان به آن کشور باز شد. شاید هر سال صدها هزار نفر برای کسب و کار و بازدید و بخت‌آزمایی به آن سرزمین مهاجرت می‌کردند و چون جاذبه‌های متنوع برای مردم فراهم بود، زیرا ثروت و نعمت و امن و آسایش و آزادی فکر و عمل و جنبه‌های دیگر باعث می‌شد که مهاجران کمتری به کشورهایشان برگردند بلکه فارسی‌زبان و فاتح بودن، احساس غرور و افتخار و برتری نسبت به افراد محلی داشتند و آقا (سرور و سردار) گفته می‌شدند.

پس از فتح لاهور توسط فارسی‌زبانان کسانی که به طور موقت و دایم در آن شهر سکنی گزیدند از طبقات مختلف جامعه بودند. چنانکه گفته‌اند در میان آنان شاعر، ادیب، صنعت‌کار، منجم، طبیب، هنرمند، کاسب، تاجر، جهانگرد، پیشه‌ور، سپاهی، سیاستمدار و دیگران دیده می‌شدند که با اختلاط و آمیزش با مردم محلی پنجاب جامعه جدیدی را به وجود آوردند که آن جامعه و حکومت اسلامی بود و زبان فارسی دری به عنوان رسمی و دولتی و نظامی و درباری تعیین گردید. از سوی دیگر پادشاهان و دولتمردان نیز نیاز به شاعران و ادیبان داشتند که در مدح و ستایش آنان بنویسند. دربار لاهور از دربار غزنی جداگانه بود و نایب‌السلطنه‌ها یا فرماندهان در آنجا زندگی می‌کردند.

از سلطان محمود تا علاءالدوله مسعود سوم (۵۰۸-۴۹۲ هـ) یازده پادشاه آن سلسله، دو پایتخت یعنی غزنی و لاهور را داشتند و اکثر اوقات در لاهور به سر می‌بردند و شوکت و جلال دربارهای آنان، در اشعار شاعران آن زمان توصیف شده است، اما سه پادشاه آخر آن سلسله حکومتی فقط به عنوان پادشاهان لاهور

حکومت می‌کردند زیرا متصرفات آنان در خراسان و غزنین به دست غوریان و سلجوقیان افتاده بود.

علاوه بر شاعران ایرانی در دربار غزنویان، شاعران فارسی‌گوی پاکستانی یا لاهوری نیز در سده پنجم و ششم پیدا شدند که بسیاری از آنها شهرت عظیم کسب کردند و حتی شاعران بزرگ ایرانی در تتبع و پیروی آنها اشعار و قصاید می‌سرودند.

نخستین شاعر معروف سرزمین پاکستان، ابوالفرج رونی است و سپس مسعود سعد سلمان و ابو عبدالله روزبه نکتی لاهوری و دیگران. همین که حکومت اسلامی به سوی شرق و جنوب و شمال پیشرفت می‌کرد، زبان فارسی نیز در آن مناطق گسترش می‌یافت و بالاخره در زمان سلطان قطب‌الدین ایبک، نخستین پادشاه از خاندان ممالیک غوریان، اولین بار دهلی را فتح کرد و جانشین وی یعنی سلطان شمس‌الدین التتمش، پایتخت را رسماً از لاهور به دهلی منتقل ساخت.^(۱)

در زمان غزنویان و غوریان، شعرای زیادی در آن سامان به وجود آمدند که طبعاً در تقلید و پیروی از شاعران ایرانی شعر می‌سرودند، لذا اگر بررسی شود که تأثیر شاعران ایرانی بر اشعار شاعران شبه‌قاره چه اندازه بوده، باید دواوین همه شاعران ایرانی و اکستانی و هندی را مورد بررسی و مقایسه قرار داده اینگونه تأثیرات را مطالعه کرد. چون در ادوار بعدی مانند حکومت‌های بهمنیانو عادلشاهیان و لودیان و سوریان و به ویژه دوره حکومت تیموریان گورکانی، زبان فارسی در سراسر هندوستان بزرگ به طور گسترده رواج یافته بود، طبعاً شاعران بزرگ و نام‌آوری پیدا شدند و خواه و ناخواه نظرشان بر آثار قدما بوده است. لذا ما در این مقایسه به عنوان مثنی نمونه خرواری فقط سه شاعر بزرگ آن سرزمین را بررسی کرده، تأثیر منوچهری دامغانی را واضح ساخته‌ایم که دو شاعر به دوره اول زبان فارسی در شبه قاره و یک شاعر به دوره آخر تعلق دارند.

منوچهری دامغانی و ابوالفرج رونی

ابوالفرج رونی نخستین شاعر شبه قاره (پاکستان و هند) که فارسی زبان است و تاکنون دیوانش از دستبرد روزگار محفوظ مانده و به دست اهل علم و دانش رسیده است. او شاعر نامداری است که شاعران ایران فضیلت علمی و فنی وی را در شعرگویی و قصیده‌سرایی پذیرفته‌اند.^(۱) ابوالفرج رونی به سال ۴۹۷ هجری / ۱۱۰۴ میلادی وفات یافت. انوری ابیوردی که خود قصیده‌سرای بی نظیری است می‌فرماید:

باد معلومش که من بنده به شعر بوالفرج
تا بدبدم و لوعی داشتم بس تمام^(۲)
مسعود سعد سلمان می‌فرماید:
ای به بلندی سخن شاعران
هرگز مانند تو نادیده مرد^(۳)
و جای دیگر گوید:

نازم بدان که هستم شاگرد تو
شادم بدان که هستی استاد من^(۴)
هم چنین یکی از بزرگترین شاعران قصیده‌گوی فارسی، ظهیر فاریابی نیز از "رونی" تأثیراتی پذیرفته است، مثلاً با مقایسه و مقابله دیوانهای دو شاعر فوق این نتیجه بدست می‌دهد که ظهیر فاریابی در قصاید خود از وی پیروی می‌کند، مثلاً:
رونی: از خواب گران فتنه سبک برفکنند سر
تا دیده حزم تو بود روشن و بیدار
ظهیر فاریابی: جاودان فتنه سر از خواب فنا برنارد
تا در آفاق چو حزم تو بود بیداری^(۵)

شاعران بعدی مانند عرفی شیرازی و فیضی فیاضی دکنی نیز در قصاید خود از او تشیع می‌کنند. از این نتیجه‌گیری می‌توان حدس زد که علم و فضل او بر چه پایه بوده باشد.

درباره مولد و منشاء ابوالفرجی رونی اختلافات زیادی بچشم می‌خورد و بعضی او را از رونه نیشابور (خراسان) می‌دانند و دیگران از رونه یا روبن لاهور می‌شناسند.^(۱)

ابوالفرج رونی از منوچهری تأثیر پذیرفته، در پیروی وی قصیده‌ای سروده است. در زیر ابیاتی چند از دو قصیده از دو شاعر را مورد بررسی قرار داده، به این نتیجه می‌رسیم که رونی از منوچهری متأثر است. قصیده منوچهری در مدح "وزیر سلطان مسعود غزنوی" و قصیده رونی در مدح "خواجه ابوسعید بابو" نوشته شده است.

منوچهری

رونی

الا یا خیمگی خیمه فروهل	که رفتن چو خضر از کل عالم
که پیشاهنگ بیرون شد ز منزل	نه مسکن دانی او را و نه منزل
همی نازد به عهد میرمسعود	هوا بر سیرت ضحاک ظالم
چو پیغمبر به نوشیروان عادل	گزید آئین نوشیروان عادل
چو دیدم رفتن آن بسرائکان	خیزان را با بهار از لعب شطرنج
بدان کشتی روان زیر محامل	بوجه سهو شد نوبت محامل
زمانه حامل هجرست و لایند	ز رنگس مانده باغ و جوی مفلس
نهد یکروز بار خویش حامل	ز لاله گشته کوه و دشت حامل
وگر از خدمت محروم ماندم	گل از پیروزه گوئی شکل دستنی است
بسوزم کلک و بشکافم انامل	گرفته جام لعل اندر انامل

۱- تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ج ۳، (لاهور پاکستان، دانشگاه پنجاب، ۱۹۷۱م). ص ۱۹۵.

۲- همان مأخذ، ص ۱۹۵. □

۳- دیوان مسعود سعد سلمان. تصحیح رشید یاسمی. (تهران، ۱۳۳۹). ص ۱۰۴.

۴- همان منبع، صفحه سبع (مقدمه) و ۶۲۰. به اهتمام محمود مهدوی دامغانی، (باستان تهران، ۱۳۴۷).

۵- دیوان ظهیر فاریابی. به کوشش هاشم رضی. (کلکته، کاوه، ۱۸۶۵). صفحه شصت مقدمه.

۱- تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند. (لاهور، دانشگاه پنجاب، ۱۹۷۱). ج ۳، ص ۱۹۵ و بدیوانی، بدالقادر. منتخب التواریخ. (کلکته هند، ۱۸۶۵). ج ۱، ص ۳۷.

افاضل نزد تو بارند هموار
 که زی فاضل بود قصد افاضل
 تنت پاینده باد و چشم روشن
 دلت پاکیزه باد و بخت مقبل
 ولیکن اوستادان مجزب
 چنین گفتند در عهد اوایل
 ترا کامل همی دیدم بهر کار
 ولیکن نیستی در عشق کامل
 من و تو غافلیم و ماه و خورشید
 بر این گردون گردان نیست غافل
 نشستم از برش چون عرش بلقیس
 بجست او چون یکی عفرت هایل
 شو از پیش او سائل چو بدره
 رود از پیش او بدره چو سایل
 بیابانی چنان سخت و چنان سرد
 کز و خارج نباشد هیچ داخل
 حکیمان زمانه راست گفتند
 که جاهل گردد اندر عشق عاقل
 چو مساحی که پیماید زمین را
 بسپمودم به پای او مراحل
 وزیران دگر بودند زمین پیش
 همه دیوان به دیوان رسایل
 دو ساعد را حمایل کرد بر من

من و صحرا که شد صحرا به معنی
 چو صحن مجلس عین افاضل
 کرا دانی به حضرت پیش خسرو
 چو او فرزانه مقبول مقبل
 مقدم عقل و در جمع اواخر
 مؤخر عهد بساعلم اوایل
 ز جودش گر عروسی بحر سازد
 ازو نساقص نماید بحر کامل
 چو ابر هاطل اندر حق شوره
 ببیند عشقت اندر حق غافل
 چه شخص آن برای خواجه یارب
 کز او هر جستن برقی است هایل
 برآرد بیخ طمع از خاک آدم
 گر او مسئول گردد طمع سایل
 که گشتن چو مور از خط ناورد
 نه خارج یابی او را و نه داخل
 چو دل میدان او در صدر قالب
 چو عقل آرام او در مغز عاقل
 سعادت پیشکارس در مساکن
 سلامت پاسبانش در مراحل
 موافق در همه احوال با او
 جمال صدر و دیوان رسایل
 وزان برق دگر هیهات هیهات

فرو آویخت از من چون حمایل^(۱) که شد زمین براقش را حمایل^(۱)

منوچهری دامغانی و مسعود سعد سلمان لاهوری

شاعر دوم مسعود سعد سلمان لاهوری (۴۴۰ تا ۵۱۶ هـ) که از بزرگترین شاعران فارسی شبه‌قاره پاکستان و هند می‌باشد که از منوچهری دامغانی استفاده شعری کرده است.

منوچهری در ایران مبتکر و مخترع مسمط شناخته شده، اما این نوع شعری را کسی که نخستین بار در در پاکستان و شعر فارسی شبه‌قاره رواج داد مسعود سعد سلمان بود. قصاید وی نسبت به شاعران معاصرش بسیار کمتر است، اما او تأثیر زیادی بر شاعران بعدی دارد.

از مسعود سعد سلمان نمی‌توان توقع داشت که مانند منوچهری (متوفی ۴۳۲ هـ) قصاید شاد و عاشقانه بسراید زیرا زندگی هر دو شاعر بسیار مختلف بود. منوچهری آزاد و فارغ‌البال زندگی می‌کرد و از انعامات و صلوات و پادشاهای پادشاهان و امیران و مخصوصاً سلطان مسعود بن محمود غزنوی برخوردار بوده اما مسعود سعد با مشکلات فراوان در زندگی مواجه بود. علاوه بر آن تحمل مصایب بند و زندان که تا نوزده سال متوالی طول کشید، شاعر خوش‌قریحه را از پای درآورد. مسعود سعد لاهوری احوال خویش را در بدبخت‌ترین روزگار در سیاه‌چالهای غزنویان مانند علاءالدوله سلطان مسعود دوم، سلطان ظهیرالدوله ابراهیم و سیف‌الدوله محمود، حبسیات می‌سرود و بر بخت خود می‌نالیده است. دیوانش از چنین حبسیات و شکایات از روزگار و حاسدان و بدگویان و زندگی بیچارگی و غیره مملو است.

مسعود سعد سلمان در مسمط‌نویسی از منوچهری دامغانی فیض می‌برد و در پیروی او، این (صنف □ یا صنعت) شعری را برمی‌گزینند. اکنون چند مسمطی که از

مسعود سعد سلمان باقی مانده است با مسمط‌های منوچهری مقایسه کرده نتیجه گیری می‌کنیم.

نخستین مسمطی که در دیوان منوچهری دامغانی آمده با مطلع و بند زیر آغاز می‌شود.

خیزید و خز آرید که هنگام خزانست باد خنک از جانب خوارزم وزانست
آن برگ رزان بین که بر شاخ رزانست گوئی به مثل پیرهن رنگرزانست
دهقان به تعجب سر انگشت خزانست
کاندر چمن و باغ، نه گل ماند و نه گلزار (۱)

و نخستین مسمط مسعود سعد سلمان بدین گونه سروده شده است:

هجران تو ای شهره صنم باد خزانست کاین روی من از هجر تو چون برگ رزانست
در طبع نشاطم طمع وصل چنانست در باغ دلم باد فراق تو همانست
انگشت و زبان رهی از عشق گرانست
کاندر دل من نیست ز لهور و طرب آثار (۲)

نخستین مسمط منوچهری که وصف خزان و مدح سلطان محمود غزنوی است، ۳۵ بند دارد و مسمط مسعود سعد سلمان در مدح ابوالفرج نصر^(۳) بن رستم حاکم لاهور است، ۲۳ بند داشته و از لحاظ وزن و قافیه شباهت کامل با مسمط منوچهری دارد.

دومین مسمط منوچهری، در وصف خزان و مدح سلطان مسعود غزنوی است و با

۱- دیوان منوچهری دامغانی. به کوشش محمد دبیرسیاقی. (تهران، ۱۳۴۷). ص ۱۴۷.

۲- دیوان مسعود سعد سلمان. ص ۵۴۸.

۳- ابوالفرج نصر بن رستم صاحب دیوان هند و از امرای بزرگ بود که خواجه عمید لقب داشت و حکمران شهر لاهور بود. مسعود از انتصاب وی به حکومت لاهور شادی و شکرگزاری نموده است. این ابوالفرج مدوح ابوالفرج رونی نیز بود و مسعود قصایدی چند در مدح او دارد.

بند زیر آغاز می‌گردد و مشتمل بر ۲۸ بند می‌باشد:

آب انگور بیارید که آبان ماهست کار بکروبه به کام دل شاهنشاهست
دقت منظر شد و وقت نظر خرگاهست دست تابستان از روی زمین کوتاهست
آب انگور خزانگی را خوردن گاهست
که کس امسال نکرده است مر او را طلبی (۱)

و مسمط مسعود سعد در وصف بهار و مدح منصور بن سعید بن احمد بن حسن میمندی صاحب دیوان عرض است که مختاری غزنوی و ابوالفرج رونی نیز مداحان وی بوده‌اند. این مسمط ۱۷ بند دارد و با بند زیر شروع می‌شود:

پر ستاره‌ست از شکوفه باغ برخیزی ای چو حور

باده چون شمس کن در جامهای چون بلور

زان ستاره ره توان بردن سوی لهور و سرور

زانکه می‌تابد ستاره‌وار از نزدیک و دور

هیچ جایی از ستاره روز روشن نیست نور

زین ستاره روز را چندان که خواهی نور هست (۲)

سومین مسمط منوچهری دامغانی که در دیوان وی در وصف خزان و مدح سلطان مسعود غزنوی آمده است، ابتدای آن با بند زیر است، این مسمط ۲۳ بند دارد:

باز دگر باره مهر ماه در آمد جشن فریدون آبتین بدر آمد

عمر خوش دختران رز بسر آمد کشتنیان را سیاستی دگر آمد

دهقان در بوستان همی سحر آمد

تا ببرد جانسان به ناخن و چنگال (۳)

اما مسمط مسعود سعد که در مدح ملک ارسلان بن سلطان مسعود سوم غنوی

۱- دیوان منوچهری. ص ۱۵۶. ۲- دیوان مسعود سعد سامان. ص ۵۵۲.

۳- دیوان منوچهری دامغانی. ص ۱۴۴.

است، دارای ۱۳ بند می‌باشد و با بند زیر شروع می‌شود:

روی بهار تازه همه پر نگار بین خیز ای نگار و می ده و روی نگار بین
در مرغزار خوبی هر لاله‌زار بین وز لاله‌زار زینت هر مرغزار بین
بالیدن و نویدن سرو و چنار بین
کاین پیرگشته گیتی طبع جوان گرفت (۱)

مسمط چهارم منوچهری دامغانی در وصف بهار و مدح ابوحرب بختیار محمد فرزند علاءالدوله ابوجعفر محمد بن دشمن زیار، کاکویه، حاکم نطنز سروده شده که ۱۹ بند دارد و با بند زیر آغاز می‌شود:

آمد نوروز هم از بامداد آمدنش فرخ و فرخنده باد
باز جهان خرم و خوب ایستاد شرد زمستان و بهاران بزاد
زابر سبه روی سمن بوی راد
گیتی گردید چو دارالقرار (۲)

چهارمین مسمط مسعود سعد سلمان که در دیوانش آمده، دارای ۷ بند است و در مدح سلطان سیف‌الدوله محمود پسر سلطان ابراهیم غزنوی است:

لشکر ماه صیام روی برفتن نهاد عید فرو کوفت کوس رایت خود برگشاد
تاختن آورد عید در دم لشکر فتاد ای خنک آن کو به صوم داد خود از وی بداد
آمد عید شریف فرخ و فرخنده باد
فیه کلوا و اشربوا یا ایها الضالمون (۳)

مسعود سعد سلمان فقط چهار مسمط نوشت و در این مسمط‌های خود همان اصطلاحات و واژه‌های منوچهری را می‌آورد و گاهی از ردیف و قافیه او نیز پیروی می‌کند. او همچنین به جای ادامه مسمط‌ها پنج ترکیب و ترجیع‌بند می‌نویسد و

بدین طریق در مقابل یازده مسمط منوچهری، چهار مسمط و ۵ ترکیب‌بند و ترجیع‌بند نگاشته است و بدین طریق این صنف را به نه می‌رساند. او تعداد اشعار مسمط‌های خود را همیشه از استاد و مبتکر مسمط یعنی منوچهری کمتر می‌آورد و بر او پیشی نمی‌گیرد و شاید این امر به علت داشتن احترام نسبت به آن استاد باشد.

منوچهری و اقبال لاهوری

علامه محمد اقبال لاهوری متوفی ۱۹۳۸ میلادی (۱۳۵۸ هـ ق) آخرین و بزرگترین شاعر فارسی‌گوی پاکستان در بعضی موارد از منوچهری دامغانی استفاده کرده است.

مورد اول اینکه اقبال لاهوری به استقبال قصیده منوچهری دامغانی رفته و بیت وی را عیناً در دوبیتی‌ها تضمین می‌نماید. باید دانست که اقبال لاهوری شاعر قصیده‌گویی نیست و هیچ قصیده‌ای در کلیات اشعار وی در مدح و ثنای پادشاهان و جهانداران موجود نمی‌باشد مگر در مدحت بزرگان دین، اما او از قصیده معروف منوچهری که در مدح وزیر سلطان محمود غزنوی سروده شده به مطلع زیر یک بیت می‌آورد:

الا یا خیمگی خیمه فروهل
که پیشاهنگ بیرون شد ز منزل

این قصیده منوچهری ۷۳ بیت دارد و از صفحه ۵۳ تا ۵۹ در دیوانش ادامه پیدا می‌کند. اقبال می‌گوید:

الا یا خیمگی خیمه فروهل که پیش آهنگ بیرون شد ز منزل
خرد از راندن محمل فروماند زمام خویش دادم در کف دل
نگاهی داشتم بر جوهر دل نیپدم، آرمیدم در بر دل

۱- دیوان مسعود سعد سلمان. ص ۵۵۵.

۲- دیوان منوچهری دامغانی. ص ۱۶۹.

۳- دیوان مسعود سعد سلمان. ص ۵۵۷.

رمیدم از هوای قریه و شهر بیاد دشت واکردم در دل^(۱)

مورد دوم استفاده اقبال لاهوری از منوچهری دامغانی این است که او نیز مسمطی به صورت مخمس ساخته است و چون آغازگر مسمط در زبان فارسی، منوچهری شناخته شده است. بنابراین هرکس که پس از وی مسمط سروده باید او را مقلد وی دانست، زیرا بنیانگذار این صنف □ شعری او بوده است.

لذا اقبال لاهوری مسمطی تحت عنوان "توای وقت" ساخته که نخستین بند آن چنان می باشد:

خورشید به دامانم، انجم به گریبانم در من نگری هیچم، در خود نگری جانم
در شهر و بیابانم، در کاخ و شبستانم من دردم و درمانم، من عیش فراوانم

من تیغ جهان سوزم، من چشمه حیوانم

چنگیزی و تیموری، مثنی ز غبار من هنگامه افرنگی، یک جسته شرار من
انسان و جهان او، از نقش و نگار من خون جگر مردان، سامان بهار من

من آتش سوزانم، من روضه رضوانم

آسوده و سیارم، این طرفه تماشا بین در باده امروزم، کیفیت فردا بین
پنهان به ضمیر من، صد عالم رعنا بین صد کوکب غلطان بین، صد گنبد خضرا بین

من کسوت انسانم، پیراهن یزدانم

تقدیر فسون من، تذریر فسون تو تو عاشق لیلایی، من دشت جنون تو
چون روح روان پاکم، از چند و چگون تو ت راز درون من، من راز درون تو

از جان تو پیدایم، در جان تو پنهانم

من رهرو. تو منزل، من مزرع و تو حاصل تو ساز صد آهنگی، تو گرمی این محفل
آواره آب و گل، در یاب مقام دل گنجیده به جامی بین، این قلمز بی ساحل

از موج بلند تو، سر بر زده طوفانم^(۱)

منوچهری در نوشتن قصاید بهاریه و خزانیه و تشبیه های طبیعی شهرت عظیم دارد و اقبال لاهوری هم در شعری بنام "فصل بهار" که باز به صورت نوعی مسمط جدید است، هم از لحاظ صورت شعری و هم از لحاظ واژگان از منوچهری استفاده کرده است. در زیر مسمط اقبال آورده می شود.

خیز که در کوه و دشت خیمه زد ابر بهار

مست ترنم هزار طوطی و دزاج و سار
بر طسرف جو بیار کشت گل و لاله زار

چشم تماشا بیار خیز که در کوه و دشت خیمه زد ابر بهار

باد بهاران وزید مرغ نوا آفرید
لاله گریبان درید حسن، گل تازه چید

عشق غم نو خرید خیز که در کوه و دشت، قافله گل رسید

خون چمن گرم جوش ای که نشینی خموش
در شکن آئین هوش باده معنی بنوش

نغمه سراگل بیوش بلبکان در صغیر، صلصکان در خروش

بر لب جوی نشین آب روان را بسبین
نرگس ناز آفرین لخت دل فرودین

بوسه ز نش بر جبین حجره نشینی گذار، گوشه صحرا گرین

لاله کمر در کمر نیمی آتش به بر
می چکدش سر جگر شبنم اشک سحر

در شفق انجم نگر دیده معنی گشا، ای ز عیان بی خبر

۱- کلیات اشعار فارسی مولانا اقبال لاهوری. با مقدمه احمد مروش. (تهران، کتابخانه سانی). ص ۳۳۸.

بود و نبود صفات
آنچه تو دانی حیات
هیچ ندارد ثبات
خاک چمن وانمود، راز دل کائنات^(۱)

و نکته جالب این است که اقبال لاهوری نه فقط از منوچهری در صورت شعری استفاده می‌کند بلکه همه اصطلاحاتی که او در اشعار و قصاید و تشبیب‌ها و مسمط‌های بهاریه می‌آورد، اقبال نیز همان اصطلاحات و واژه‌ها را در شعر بهاریه "فصل بهار" آورده است. کوه و دشت، باغ و راغ، خیمه‌زدن، ابر بهار، حجره‌نشینی، گذاشتن، گوشه صحرا گزیدن، ترنم، هزار، طوطی، دراج، سار، باد بهاران، بلبلکان، صلصلکان، لاله، نرگس، گل و غیره. باید گفت که علامه اقبال لاهوری جز این دو مسمط، مسمط یا ترجیع‌بند یا ترکیب‌بند دیگری در کلیات ندارد.^(۲)

بررسی شخصیت و ابتکارات شعری منوچهری دامغانی

محمدحسین حسینی (شهرودی)

قدیمی‌ترین نوشته‌ای که از ابوالنجم احمد بن قوص بن احمد منوچهری یاد کرده است لباب‌الالباب است و خود او در جایی از اشعارش از خویش تحت عنوان منوچهری دامغانی یاد کرده است.

از تاریخ ولادتش اطلاع چندان دقیقی بر جای نمانده، جز آن که می‌توان گفت در حدود سالهای اواخر قرن چهارم هجری قمری و یا سالهای آغازین قرن پنجم هجری قمری در دامغان دیده به جهان گشود و در سنین جوانی در حدود سال ۴۳۲ هجری قمری وفات یافت.

او عنوان شعری خود را از منوچهر بن قابوس بن وشمگیر امیر زیاری گرفت که مقارن سالهای ۴۰۳ تا ۴۲۳ ه. ق در زمان محمود و مسعود غزنوی در طبرستان و گرگان حکومت می‌کرد و خراجگزار دربار آنان بوده است.

احتمالاً سالهایی از عمر شاعر در دربار این امیر سپری شده و بدین روی منوچهری تخلص کرده است. اما در دیوان او مدحی یا حتی نامی از آن امیر نیامده است.

از دوران کودکیش آنچه می‌دانیم آن که در سرزمین دامغان و دشت‌های خیال‌انگیز و در تابش آفتاب درخشان و شب‌های رؤیاخیزش رشد و نمو یافت و در نوجوانی به گرگان و طبرستان سفر کرد و به خدمت زیاریان درآمد، لیکن از آغاز ارتباط او با غزنویان اطلاع روشنی موجود نیست.

می‌توان گفت در زمان لشکرکشی سلطان مسعود غزنوی در سال ۴۲۶ ه. ق سلطان او را از ری به خدمت خود فرا خوانده است.

۱- همان منبع. ص ۲۱۹.

۲- حقیقت، عبدالرفیع. ایران از دیدگاه علامه محمد اقبال لاهوری. (شرکت مؤلفان و مترجمان ایران، ۱۳۶۷). ص ۱۶۲ و دکتر ریاض، محمد. اقبال لاهوری و دیگر شعرای فارسی‌گوی. (اسلام آباد، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، ۱۳۵۶) صفحات ۲۰، ۲۳ تا ۲۵.